

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ الْمُعْصومِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یک نکته اساسی درباره پشتوانه های غدیر، این است که ما وقتی غدیر را به عنوان یک حقیقت پذیرفتیم، این طور نیست که هر کسی در مقابل غدیر یک پرچمی به پا کرد، بخواهیم بگوییم مکتب مقابل غدیر. حالا امروزی ها یا در اصطلاح عربی می گویند مدرسه غدیر و مدرسه مثلاً فلان. حالا ما در فارسی معمولاً مکتب می گوییم. آن شکلی که ما غدیر را پذیرفتیم و از آن آغاز سخن امروز درباره آن صحبت می کردیم، این بود که آن چیزی که از طرف خدا آمده، یک چیز بیشتر نیست و آن غدیر و امام غدیر است. امامی که بر اساس غدیر منصوب شده. این شد حق. مکتب یعنی آن راه و آن مجموعه ای که یک حرف حساب می زند. حالا برای مثال می خواهم بگویم برای ساختن بلندگو (حالا من می گویم مکتب) سه فرضیه در دنیا هست. هر سه مورد هم حق است. حالا کسی دلش می خواهد آن مدل را آن مدل را بخرد، کسی این یکی مدل را می خواهد. این مدل را و کسی هم آن یکی مدل را. مثلاً در ساخت هواپیما، فرض کنید که در یکی بال آن بالای سقف هواپیما است، یکی زیر آن است. موتور یکی نزدیک دم است و موتور یکی وسط است. این موارد همه حق است. یعنی نمی توان گفت این باطل است و آن حق است. دانشمند و مهندسی آن مدل را طراحی کرده، آن هم به هوا می رود، دیگری هم طور دیگری طراحی کرده، آن هم به هوا می رود. این هم مسافر را می رساند و آن یکی هم مسافر را می رساند. اما در دین خدا این گونه نیست! یعنی مکتب به آن چیزی می گویند که راه درست باشد. آدم را ببرد و به «حق» برساند. هواپیما به آن چیزی می گویند که آدم را به مقصد برساند و گرنه یک چیزی شبیه هواپیما بسازی که به هیچ شکلی از زمین نمی تواند بلند شود. این فقط شکل هواپیما است، این اصلاً هواپیما نیست. حالا مکتب آن چیزی است که ما را ببرد و به بهشت برساند، ما به آن می گوییم مکتب. حالا بعضی می گویند در مکتب غدیر این گونه است اما در مکتب سقیفه این طوری است. سقیفه اصلاً مکتب نیست. یعنی راهی که باطل است، راهی که درست نیست و راهی که راه خدا نیست؛ شما به چه عنوان اسم مکتب روی آن می گذاری؟ یا به عربی اسم مدرسه روی آن می گذاری؟ این به معنای این است که پس هر دو را به عنوان یک مکتب پذیرفتید دیگر. حالا این یک جوری به سمت خدا می برد، آن یکی هم طور دیگری به سمت خدا می برد و این اعتقاد ما نیست! نه اعتقاد که اصلاً راه خدا و صراط مستقیم یکی بیشتر نیست. برای رسیدن به خدا هزار راه وجود ندارد، یک راه بیشتر وجود ندارد. غیر از آن راه، اصلاً مکتب نیست. گذاشتن اسم مکتب روی آن، یعنی اعتراف از اول راه به اینکه ما دشمن را پذیرفتیم. ما اعتراف می کنیم که آن هم بالاخره یک جوری به خدا می رساند. آن هم یک طوری به سمت بهشت می رود. در حالی که این گونه نیست. یک حق و حقیقتی از سمت خدا آمد، خدا گفته فقط این به سمت حق و بهشت می برد. یک عده ای به انواع راه آمدند این را خراب کنند. حالا ما اسم این موارد را مکتب گذاشتیم. پس شما بگو مکتب سقیفه، مکتب زیدیه، مکتب بهایی و ... همه مکتب می شوند دیگر. چه فرقی می کند؟! این موارد مکتب نیستند! این موارد همه برای خراب کردن حرف خدا آمدند. برای اینکه ریشه حرف خدا را بزنند، آمدند. برای گمراه کردن فکر مردم از راه خدا آمدند. ما به چه دلیلی اسم این ها را مکتب می گذاریم؟ پس بر اساس زیارت عاشورا و بر اساس تعیین دوست و دشمن باید ما این اشتباه را نکنیم که به راه های مختلف غیر غدیر اسم مکتب و برچسب مکتب بزنیم. حالا اصلاً نمی خواهد کلمه مکتب هم بگوییم. این که بگوییم راه سقیفه، راه غدیر؛ وقتی شما می گویی راه، یعنی پس راهی است که به یک جایی می رسد. نه بابا آن راه به هیچ کجا نمی رسد. اصلاً اسم راه نباید روی آن بگذاری. حالا

هر تعبیری که این شبهه را ایجاد کند که ما نمی‌گوییم آن دشمن ما درست است ولی این چنین هم نمی‌گوییم غلط است. اینطوری نیست. یک کلام: غدیر درست است و همه غلط است. هر چیزی غیر از غدیر باشد، غلط است. این یک مطلب؛ نکته دوم این است که انسان خیلی از مسیرها و راه‌ها را در زندگی خود بررسی می‌کند و می‌گوید این طرفی بروم، آن طرفی بروم ... گاهی شما وارد یک شهری می‌شوی و غریبه هستی و یک آدرسی هم در دست خود داری، مثلاً می‌بینی که این خیابانی که اسم آن را می‌گویی، اتفاقاً همین جاست. بعد می‌گویی حالا که اینجا هستیم، می‌روم کوچه پنجم. بهتر از آن، این است که فردی که اهل این شهر است، دارد رد می‌شود. می‌گویی که: این کوچه پنجم که اسم آن این است، کجاست؟ او می‌گوید: این جاست. چهار کوچه آن طرف تر است. چرا؟ چون این آدم اهل این شهر است. اهل این خیابان است.

تا شما بگویی، بعد می‌گوید کجا را می‌خواستی؟ می‌گویی مثلاً داخل آن کوچه، مؤسسه فلان را می‌خواهم. دستت را بده به من، همین الان تو را ببرم جلوی در آن و تو را برسانم. یعنی این که اگر شما خودت با همین آدرس هم می‌خواستی بگردی (این مثال را خوب دقت کنید) باید حالا حالاها می‌رفتی ببینی این کوچه ۵ است، آن یکی ۴ است، آن ۳ است ... آهان این کوچه ۵ است. حالا برویم داخل. ببینیم این پلاک ۶۷ این است یا این یا ... اما وقتی دستت را به دست کسی می‌دهی که اهل این شهر و اهل این محله هست، چشم‌های خود را می‌بندی و دستت را به دست او می‌دهی. تو را می‌برد جلوی در، می‌گوید: بفرمایید زنگ را هم برای تو می‌زند و می‌گوید بفرمایید داخل. خداوند تعالی با آوردن غدیر، نه فقط در خود تعیین امام، در همه ریز و درشت امور زندگی ما به ما می‌گوید بابا نمی‌خواهد خودت بروی دوندگی کنی، خودت را به زحمت بیندازی، آخر هم به جای درستی نرسی! بیا من دست تو را بگیرم، ببرم، بیاورم سر آنجایی که شما باید خودت بررسی. دیگر چشمانت را هم ببندی، می‌رسی. چطوری؟ من امام معصومی را تعیین می‌کنم که به قول خود آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به راه‌های آسمان، از راه‌های زمین آگاه تر هستم. مثل کسی که به اهل کوچه‌های محله خودشان چقدر وارد است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: من به کوچه‌های آسمان و زمین و زیر زمین و به همه چیز آگاهم. می‌فرماید هر چیزی می‌خواهید، از من بپرسید. هر چیزی می‌خواهید. چنین کسی را آورده، بعد به جای اینکه خودت دوندگی کنی و مدام این نشد، این غلط در آمد، این دانشمند این تئوری را داد، بعدی‌ها آمدند، آن را باطل کردند و ... به جای این موارد دستت را در دست امیرالمؤمنین علیه السلام و دست یازده امام بگذار، تو را درست می‌برند به آن جایی که می‌خواهی. در چه چیزی؟ در هر چیزی. در دنیا، آخرت، طب، اعتقادات، آسمان‌ها، زمین، راجع به هر چیزی که می‌خواهی و واقعاً ما چطوری باید بغض و لعنت خود را نسبت به آن کسانی که در این خانه را بستند، که مردم حالا آخرت به جای خود، در همین دنیای خود هر چیزی می‌خواستند، از اهل بیت علیهم السلام می‌پرسیدند و جواب آن را می‌گرفتند. راحت! دیگر نه آری و خیر داشت و نه این که تئوری دیگری اشتباهی در بیاید، داشت. نه این که او حرف این را رد کرد، داشت. الان شما ببینید درباره تربیت کودک، هر ۱۰ سال کل تئوری‌های دنیا به هم می‌ریزد. می‌گویند امتحان کردیم، نشد. یک جور دیگر شروع کنیم. در دنیا، نه در حد مثلاً یک مدرسه یا مثلاً کشور ما، کل دنیا راجع به تربیت کودک هر ده سال تئوری می‌دهند، اجرا می‌کنند، می‌گویند نشد! دوباره یک جور دیگر.

یک چیز به این واضحی که دم دست همه هست، توی آن مانده‌اند، اما اگر امام معصوم بود، راهکار و راه چاه، همه را نشان ما می‌داد. این یک مورد بود. در همه امور این مثال را برای این زدم که تفاوت غدیر با هر راه دیگری در این است که خدا دست ما را در دست یک راهنما می‌گذارد، می‌گوید تو چشمانت را ببند و راه بیافت. اینقدر این راهنما قابل اطمینان است. شما را می‌برد جلوی در بهشت پیاده ات می‌کند. در دنیا سعادت می‌خواهی، جلوی در سعادت دنیا پیاده ات می‌کند. هر کسی که این را نمی‌خواهد، یعنی پشت پا به خیر دنیا و آخرتش می‌زند، و هر کسی هم تأسف این را می‌خورد که چرا این از دست ما رفت؟ واقعاً حق لعنت و براءت و بغضش را نسبت به آن افرادی که این کار را کردند، باید پیاده کند.

مسئله بعدی، زیارت جامعه است. زیارت جامعه بعد امام شناسی خطبه غدیر را تکمیل کرده. و اگر از نظر ترتیب حساب کنیم، از نظر من حالا اگر کسی مثلاً حوصله و وقت زیارت غدیریه، یا خطبه فدک را نداشت، اما زیارت جامعه یا زیارت عاشورا جزء لاینفک غدیر است و باید کنار غدیر، انسان این ها را بداند که آن امامی که در غدیر گفتند، در چه شرایطی و در چه جزئیاتی از عظمت است. چون وقت کم است، به اندازه ای که فرصت هست، زیارت جامعه کبیره را برای شما روشن و بیان می کنم.

اولین فقرات زیارت جامعه، یک عظمت همه جانبه برای امام غدیر است. در آن حدی که بالاتر از آن فرض نمی شود. چون از اول تا آن جایی که **السلام علیکم السلام الدعاء** تا می رسد به **اشهد ان لا اله الا الله**. تا قبل از آن، من همه را یک فقره حساب کردم. دائم می گوید بین امام غدیر در کجا است. بین با چه کسی داری صحبت می کنی! **«موضع الرساله»** امام های غدیر، مگر پیغمبر بودند؟ رسالت، **«موضع رسالت»** یعنی وقتی پیغمبر ﷺ از دنیا رفت، تمام شد؟ نه، تمام نشد. خب پیغمبر داریم؟ نه، پیغمبر ما خاتم بوده و تمام شد. اما رسالت جایی نرفته، آن رسالت در خانه دوازده امام آمد. پس عظمت در این حد است! با چه کسی داری حرف می زنی؟ با کسی که موضع رسالت است. جایگاه پیغمبری است. فقط پیغمبر نیست. اسماً پیغمبر نیست، از آن شئون خاص پیغمبر و **«مختلف»** کلمه دوم خطبه غدیر، شما ببینید ما روی چه اعتقاداتی حرف می زنیم! نه این که این ها با ملائکه رابطه دارند، کجایی؟ **«مختلف الملائکه»** امام معصوم و خانه اش محل رفت و آمد ملائکه است. دو کلمه است. مختلف، ملائکه. چقدر حرف در این خوابیده؟

امام صادق ﷺ فرمود: بروید جلوی دشمنان ما با سوره **انا انزلنا** احتجاج کنید. یا بن رسول الله؛ سوره انا انزلنا چه ربطی به ولایت شما دارد؟ حضرت فرمود: این سوره یک جمله دارد. می فرماید: **«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْتِن رَّبِّهِمْ مِنْ كُلِّ امْرٍ»** این آیه هست یا نیست؟ **«تَنْزَلُ»** هم **«تَنْزَلُ»** نیست. **«تَنْزَلُ»** یعنی **«تَنْزَلُ»** که «ت» افتاده. یعنی در آینده ها ملائکه نازل می شوند و روح نازل می شود. درباره همه چیز، بروید از دشمنان بپرسید این ملائکه کجا نازل می شوند؟ شما بفرمایید. ما هیچ! بر قلب عمر نازل می شوند؟ به قلب حجاج ابن یوسف نازل می شوند؟ به قلب یزید ابن معاویه نازل می شوند؟ شما بفرمایید.

شما رویتان می شود این را بگویید؟ چون نمی شوند. خدا هم که می گوید نازل می شوند. پس کجا نازل می شوند؟ فرمود: در قلب ما و در خانه ما نازل می شوند. یک جایی برای نازل شدن هست. چه کسی جرأت دارد بگوید به ما نازل می شود به غیر از دوازده امام؟! **وَ مُخْتَلَفٍ**، امام صادق ﷺ دارد که یک نفر از ارتباط ملائکه پرسید. حضرت فرمود: همین قدر بگویم الان که شما به خانه من آمدید، همین الان یک عده شان اینجا بودند و رفتند و اگر بخواهم ریزه های بال ملائکه را به شما نشان می دهم. حتی دیدنی نیست، از این مدل مادی این طوری نیست. یک مدل مادی دیگری است. فرمود اگر صلاح باشد، می توانم نشانتان دهم که ریزه های بالشان اینجا ریخته. حالا ممکن است یک عده ما را با این حرف ها مسخره کنند ولی هست. نیازی نیست که از کسی بترسیم **«وَ مَهْبِطُ الْوَحْيِ»** شما کجا هستید؟ شما ائمه محل هبوط وحی هستید، مگر نمی گوئیم حضرت زهرا ﷺ بعد از پیامبر ﷺ مگر چند روز زنده بود؟ جبرئیل می آمد، می نشست مقابل حضرت زهرا ﷺ و با حضرت زهرا ﷺ صحبت می کرد. حالا دیگر تفصیل آن بماند. محل وحی است دیگر، چه می خواستی؟ **«وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ»** حالا من بخواهم همه را بخوانم، طول می کشد. در چهار کلمه اول اینقدر صحبت کردیم. تا آخر این فقره اول را بخوانید **«وَ حُرَّانَ الْعِلْمِ»** یکی از آن هاست. **«وَ أُصُولَ الْكِرَامِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ»** نه قاده یک امت!

قاده یعنی رهبر، قاعد امت ها شما هستید. **وَ عُنَاصِرَ الْأَنْبَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ**، سیاست مدارهای بندگان خدا شما هستید. یعنی یکی دو مورد نیست، هر کدام از آن ها یک کوه است. یک کوه مقام مال امام غدیر است که جمع این ها را که هیچ کس نمی تواند ادعا کند که هیچ، یک دانه اش را هم کسانی که برای خودشان امام دارند و ادعا دارند، مثلاً برای خودشان ابوحنیفه دارند، حجاج دارند و ... غلط می کنند چنین ادعایی را بتوانند ادعا کنند. **«وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ»** امنای خدا روی زمین هستند. چه کسی می تواند بگوید مثلاً مغیره بن شعبه امرای خدا روی زمین است! (زبانم لال) می خواهم تفاوت و فرق را بگویم که تا چه حد است. حواسمان باشد، کجا را به کجا

داریم می گوئیم «مَصَابِيحِ الدُّجَى» «كَهْفِ الْوُزَى» «وَوَزْنَةَ الْأَنْبِيَاءِ»، «وَمَحَالَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» «وَمَسَاكِينَ بَرَكَاتِ اللَّهِ وَ مَعَادِينَ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَقْفَةَ سِرِّ اللَّهِ ...» وقت کم است و فرصت نیست همه این ها را بخوانم.

بعد از این فقره؛ شهادت به توحید و نبوت همان طور که همیشه عرض کردم، اصلا می خواهد بفرماید اگر خدایی هست، آن خدایی که ما می گوئیم نه، آن خدایی که وهابی ها می گویند، شب های جمعه می آید پاهایش را زمین می گذارد و از آسمان نازل می شود الی آخر! اگر پیغمبری هست، پیغمبری است که غدیر را گفته، بقیه دارند به زور پیغمبر را به خودشان می چسبانند، لذا اول زیارت جامعه بعد از این که اول یک سلام حسابی و جانانه به ائمه غدیر می دهد، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ»

این فقره هم که تمام می شود، حالا امامانی هستند که خدا انتخاب کرده، در غدیر چه گفت؟ حضرت فرمودند: «مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» خدا و رسولش، «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» حالا ببین چگونه می گوید. «وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ» مَهْدِيُّونَ یعنی هدایت شده. چه کسی شما را هدایت کرده؟ خدا، «الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ» مطیع در برابر خدا، «الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ» دقت کنید! همه اش خدا، ضمیر به خدا، یعنی اگر ما می گوئیم، ما راست می گوئیم امام ما از طرف خدا آمده، حرف خدا را می زند و به طرف خدا هدایت می کند، ببینم چه کسی می تواند چنین حرفی بزند؟ این شأن امامی است که خدا تعیین کند. خدا بگوید هر کدام که من می گویم، باید تعیین کنی. «الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ» اراده خدا را این ها عملی می کنند، «الْقَائِمُونَ بِكَرَامَتِهِ» آن خدایی که روز غدیر گفت: «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ» خدا انتخاب کرده. بنده می خواهم یک نفر را انتخاب کنم کاری انجام بدهد. ده غلط از آن در می آید. چرا؟ «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ» مگر علم من چقدر است، من با علم خودم همین قدر می توانم. «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ» اگر خدا شما را امام انتخاب کرده، با آن علم خدایی انتخاب کرده، غلطی در آن نیست. راه ندارد که کسی بخواند در این انتخاب خدا حرف بزند، «إِزْتَصَاكُمْ لِعَيْبِهِ» گفته آن جایی که من نیستم، آن جا این ها باید به جای من باشند. «وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ» همه این ها را آن خدا، ببینید نمی گوید که شما صاحب سِرِّ خدا هستید. می گوید: «وَ اجْتَبَاكُمْ، اخْتَارَكُمْ، أَعَزَّكُمْ، خَصَّكُمْ، وَ انْتَجَبَكُمْ» همه را به خدا نسبت می دهد. خدا که با شماست که این برنامه ها را اعطا کرده، اَيْدِكُمْ بِرُوحِهِ، وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، و ... الی آخر فقره بعدی:

حرف سِرِّ این است که خداوند وقتی این مقامات را داده، برای این که آن ها یک مقاماتی دارند که ما اصلا خبر نداریم. آقا رسول الله ﷺ فرمودند: آن شب که من به معراج رفتم، خدای تعالی فرمود: اصلا حق نداری از چیزهایی که دیدی و شنیدی، حق نداری یک سوم از آن را به کسی بگویی! یک سوم دیگر را هم می روی به خصیصین می گویی. یک سوم از آن را حق داری بگویی. فرمود این چیزهایی که همه ی شما از معراج می شنوید، جزء آن یک سوم هست. من اصلا دو سوم آن را نگفته ام که چه دیده ام. حالا می فرماید: «عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ» ائمه علیهم السلام مقامات زیادی دارند اما آن که به درد مردم می خورد، کارایی آن در اجتماع مردم بیشتر است، مردم خیالتان راحت باشد، وقتی می گوئیم معصوم، یک وقت خیال نکنید ائمه علیهم السلام خیلی زحمت کشیدند که گناه نکنند، بالاتر از این حرف ها است. «عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ» خدا یک نور آفریده که اصلا زَلَل و اشتباه رفتن و گناه، اصلا دورش نمی چرخد. از این که لغزش بخواند بیاید، خدا پاکیزه قرار داده. «وَ أَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ» این ها کارهای خدا بود. حالا این طرف ببینم چه کسی می تواند با خدا این طور باشد؟ «فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ» نوبت این رسید که شما با خدا چگونه هستید؟ «وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ» اگر کسی می خواهد درباره خدا حرف بزند. یادم می آید من هفده ساله بودم، خدا قسمت کرد حج بودیم. یک موقعی در منا یک جوان الجزایری که سنی هم بود، این حالا چطور شد که اتفاقا جلوی ما در آمد! کتابی در دست او بود و من هم در آن گیر و دار حج دیدم این یک گوشه نشست و آن کتاب را می خواند. خیلی با مردم نمی جوشید. در یک فرصتی رفتم جلو.

پرسیدم که این کتاب چیست؟
گفت: نهج البلاغه است.

من خیلی تعجب کردم که مثلاً این آدم! چطور این جا؟

ما خودمان یاد نهج البلاغه نیستیم، ولی آن جا، در آن گیر و دار!
پرسیدم: خب حالا این چه چیزی هست که تو را این قدر گرفته؟

گفت: والا من خیلی این خلیفه ها را گشتم که بینم حرف هایشان چه بوده، اصلاً این یک چیز دیگری است (حالا او در فکر غاصب و ماصب نبود. عقلش به این حرف ها نمی رسید. اجمالاً این را فهمیده بود) آنچه که من اینجا می بینم، از چیست؟ **«فَعَظَمْتُمْ جَلَالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ»** اصلاً باید با خدا چگونه صحبت کرد. چگونه خدا را مورد حمد و ثنا قرار داد. آنچه که من در نهج البلاغه می بینم، کل زندگی اهل سقیفه را از آن اولی تا همه خلفای عثمانی، همه را ورق زد، یک خط هم نتوانسته بودند مثل این بگویند. خدا و کیلی شما هم بروید بگردید، اگر مثل این دیدید، به من بگویید.

حالا همه آن در نهج البلاغه نیست. نهج البلاغه منتخب است. ما مستدرک نهج البلاغه داریم. **«وَمَجَدُّتُمْ كَرَمَهُ، هَمَّهَ اَيْنَ هَا اَيْنَ طَرْفِي اِسْت. اَيْنَ شَمَا نَسَبْتِ بَهَ خُدا چَه جُورِي هَسْتِيْد؟ خُدا نَسَبْتِ بَهَ شَمَا اَيْنَطُورِي بُوْد «وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَ وَكَدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ، وَ دَعَوْتُمْ اِلَى سَبِيْلِهِ، وَ بَدَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فِى مَرْضَاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلٰى مَا اَصَابَكُمْ فِى جَنْبِهِ، وَأَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ نَشَرْتُمْ شَرَايِعَ اَحْكَامِهِ»** ببینید این ها دیگر چیزهای مخفی نیست. عمر بن خطاب خودش به همه حکامش نامه نوشت. موجود است، بروید ببینید. سندهايش در کتاب های خودشان است. هر حکمی را از خطاب خدا و سنتش پیدا کردید، برای مردم بگویید. نشد، هر چه که به ذهنتان رسید، بگویید. این را لای کفین بگذار، بیا این طرف، شما چه کسی هستید؟ شما کسی هستید که **«وَ نَشَرْتُمْ شَرَايِعَ اَحْكَامِهِ»** شما هستید که **«شَرَايِعَ اَحْكَامِ»** خدا را برای مردم بیان کردید. **«وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ»** سنت خدا چیست را شما گفتید. **«وَ صَبَرْتُمْ فِى ذَلِكِ مِنْهُ اِلَى الرِّضَا»** آن طور که رضای خداست، گفتید. **«وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ»**، این هم بگذریم. بعد از آن می گوید: حرف حساب، یک کلام. اگر ائمه غدیر این ها هستند، کسی این ها را بگذارد و جای دیگر برود، خود آدم باید تکلیفش را بفهمد. **«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ، وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ»** هر کسی این را پسندیده، باید هم با غدیر داخل بهشت شود. هر کسی هم که به غدیر پشت کرده، در عربی **«رَغِبَ عَنْهُ»** به کسی می گویند که از چیزی خوشش نمی آید، رویش را برمی گرداند.

«مَارِقٌ» این آدم از آن چه خدا می گوید و از دین خدا بیرون آمده **«وَالْمَقْصِرُ فِى حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»** کسی را جا نمی گذارد. آن **«مَارِقٌ»** این لازم، **«وَالْمَقْصِرُ فِى حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»** کسی که در حق شما کوتاهی کند، نه این که دشمنی کند. **«وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِىكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ اِلَيْكُمْ»** چهار میخ به این می گویند، از همه طرف سفت محکم! حق، **«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدُوْرُ مَعَهُ حَيْثُما دَارُ»** حالا این جا چه تعبیری است؟ حق هم با شما و هم درون شما است. هم از شما می آید و هم به شما برمی گردد. یعنی اگر کسی دنبال حق است، جای دیگری بگردد، خودش را علاف کرده. هر رقم حق را بخواهی، این جاست. حقی که صادر می شود، حقی که وارد می شود، حقی که با این هاست، حقی که خدا در درون این ها قرار داده. دیگر چه می خواستی؟ حق مدل دیگری هم هست؟ بفرمایید آن را هم بگوییم. **«وَ اَنْتُمْ اَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ»**

چه کسی و کجا دارد به دنبال حق می گردد؟ اهل حق شما هستید. اصلاً معدن حق شما هستید. اگر شما در مثال های دنیا دقت کنید. مثلاً فرض کنید کسی می خواهد از کسی قرض بگیرد. و رفیقی دارد که تمام دارائی او یک میلیون تومان است. به او می گوید: ۱۰۰ هزار تومان داری به من بدهی؟ خب معلوم است که این آدم برای یک میلیون تومان هزار فکر کرده.

شما می گویی صد تومان به من بده! اما یک کسی برود سر یک آدمی که میلیاردها پول دارد، به این بگوید صد تومان به من قرض بده. اصلا فکر نمی کند. می گوید: بفرما! فرقی این قدر است. ما معدن ها را گذاشتیم، رفتیم و می گوئیم که شما یک دانه وفا کردن به «اباه» را بلدی؟ می گوید: ترجمه اش را هم بلد نیستیم. آن وقت ما از این مثلا می خواهیم علم یاد بگیریم، دین مان را بر اساس حرف این آدم بنا کنیم و بالا برویم. همان اول نشان می دهد که کسی که آن طرف و این طرف است، چه تفاوتی دارد. بله چه می فرماید؟ **«و میراث النبوة عندکم، و ایاب الخلق الیکم»** بازگشت همه مردم به سوی شما است.

«و حسابهم علیکم» کسی که آخر سر باید بروم جلوی حساب پس بدهم، از اول با او باشم، بهتر نیست؟ اول فاصله بگیرم، روزی که گیر افتادم، بگویم: غلط کردم با شما نبودم! کوتاهی کردم، ببخشید. چرا این جور بگویم؟ از همین الان برو قاطی دار و دسته او باش! **«و فصل الخطاب عندکم»** فصل الخطاب در فارسی یعنی وقتی دعوا می شود، حرف آخر، حرف شماسست. آن که شما می گوئید، دعوا را حل می کند. **«و آیات الله لدیکم»** **مدینه المعجز** را ببینید. ائمه این همه معجزه را دارند. ببین دیگران یک دانه یا نصف این معجزه ها را دارند؟

«و آیات الله لدیکم» خدا آیات خود را در کف دست این ها گذاشته، گرگ می آید، حیوانات می آیند، گیاهان می آیند، به درخت می فرماید: پاشو بیا! درخت با ریشه هایش از جا کنده می شود، می آید. ما این ها را گذاشتیم، بلند شدیم، به در خانه چه کسی رفتیم؟ **«و نوزه و بزّهائیه عندکم»** این هم یکی به اصطلاح قسمتی از زیارت جامعه که رسیدیم به فقره پنجم، اینجا به این قسمت می رسد که تکلیف ولایت و برائت باید روشن شود، **«من والاکم»** هر کس که ولایت شما را پذیرفت، نمی گوید به بهشت می رود، **«فقد والی الله»** شما با خدا دو تا نیست، ولایت شما را پذیرفت.

«و من عاداکم» کسی اگر با شما دشمنی کرد، خیال نکند که حالا با علی علیه السلام دشمنی کرده، با خود خدا دشمنی کرده، **«فقد عادالله»** محبت! **«و من احبکم فقد احب الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله، و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله»** اگر به دامان علی علیه السلام پناه آورده، خیال نکند جای دوری رفته، به دامان خدا پناه آورده. این طرفی اش را بگویم، یعنی بابا اگر خدا را قبول نداری، برو و خودت را راحت کن. به دشمن علی علیه السلام بگو نماز خود را رها کند. چرا خودت را معطل می کنی؟ خب اگر خدا را قبول داری، پیش علی علیه السلام بروی، انگار رفتی پیش خود خدا. خدا این ها را فرستاده که کار ما را آسان بکند. آواره نمانیم. هر وقت خواستیم، آماده باشد. یک فقره دیگر بگویم؛ چون بیشتر از این وقت نیست.

قسمت آخری که من امروز و در این جا می گویم، این است که راه ناگزیر است؛ غدیر. ببینید شما همه تان اهل مسافرت هستید. حالا من خیلی جاها و مسافرت های دور دست را نمی گویم، جایی را می گویم که همه شما بلد هستید. مثلا از اینجا می خواهیم به قم برویم، همه می دانید یک راه، بزرگراه و یک راه دیگر هم هست که اصطلاحا به آن راه دلیجان می گویند. مهم نیست، دو راه است. حالا ممکن است کسی از راه روستا و دهاتی بزند، بالاخره یک جوری برسد. یا شخصی مثلا از راه مال رو یا از کوه ها بزند و به قم برسد. ممکن هست یا نیست؟ خب هست اما آقا جان همه می دانند کسی بخواهد از اصفهان به قم برود، راه ناگزیر همین دو راه است. بقیه اش حرف است. شما وقتی می خواهی از اینجا راه بیفتی، یک شرایطی داری. نمی خواهید ده روز در راه باشید. هزار کار داری. حالا بیخودی حرف زده اند که حالا یک راه دیگری هم هست، فلان جاست! این حرف ها چیست؟ شما ناگزیری یا از این راه بروی یا از این راه. خب! حالا نگاه کنید؛ تعبیری که اینجا من می خواهم در فقره هفتم بکنم، این است: راه کسی که می خواهد به بهشت برود، اگر خودش را مسخره نکند، سر خودش را شیره نمالد، سر خودش را کلاه نگذارد، اصلا ناگزیر است که از راه شما برود، اگر می خواهد به بهشت برود. نه، اگر چیزهایی دیگر در فکر اوست، برود هر کس هر غلطی دلش می خواهد، بکند. نه، آن کسی که واقعا تصمیم گرفته که خدا چه می گوید. به بهشت برویم، اصلا غیر راه شما نمی تواند برود. **«انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم»** آن راهی که می شود رفت، این است. راه اگر جای

دیگری هم باشد، پدر آدم در می آید تا برود. «و شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» دنیا و آخرت می خواهی، این است. «و الزَّحْمَةُ الْمُؤْصُولَةُ وَ الْآبَةُ الْمَخْرُونَةُ، وَ الْأَمَانَةُ الْمُحْفَوظَةُ، وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسِ» یعنی در خانه ای است که ناگزیر است، همه این جا امتحان می شوند. خب اگر بناست که همه اینجا حتما امتحان شویم، چرا کاری کنیم که سر این امتحان نتوانیم جواب بدهیم. نتوانیم از پس آن بر بیاییم.

«وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى» ناگزیر که عرض کردم این است آن در خانه ای که همه باید اینجا امتحان پس بدهند. نتیجه آن چه می شود؟ «مَنْ أَتَيْكُمْ نَجَى» ببین کسی که غیر از این دو راه به قم برود، می رود. وقتی می رسد، سرما خورده، پا درد و کمر درد گرفته، خدای ناکرده دزدی به او زده، خب راه به این قشنگی ول کردی، داری از کجا می روی؟

«مَنْ أَتَيْكُمْ نَجَى، وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ» می رود که از راه دیگر برود، خودش را بدبخت می کند. «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ»

مگر شما کجا دارید می برید؟ به سوی خدا، «وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ، وَ لَهُ تَسْلَمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ» شما دائم دارید به دور خدا می چرخید، کسی که خدا را می خواهد، کجا می خواهد برود غیر این جا؟ باید این جا بیاید. «وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ» صلوات بفرستید.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم